

آرشی دیگر

شاعر: محمد دهریزی

قالب شعر: نیمایی

جنگ جنگی نابرابر بود نابرابر: ناعادلانه

جنگ جنگی فوق باور بود فوق باور: باور نکردنی بود

کیسه های خاکی و خونی

خط مرزی را جدا می کرد. سنگرها هر لحظه جا به جا می شد

دشمن بد عهد بی انصاف بد عهد: پیمان شکن

با هجوم بی امان خود با حمله پی در پی خود

مرزها را جابه جا می کرد به سمت کشور هجوم می آورد

از میان آتش و باروت از بین آتش باروت و گلوله ها « آتش و باروت: ← مراعات نظیر»

می وزید از هر طرف، هر جا

تیرهای وحشی و سرکش تیرها مانند حیوان وحشی از هر طرف سریع می آمدند « پرتاب می شد»

« تیرهای وحشی و سرکش: ← آرایه تشبیه »

موشک و خمپاره و ترکش « تیر و موشک و خمپاره و ترکش: ← مراعات نظیر»

آن طرف، نصف جهان با تانک های آتشین در راه نیروهای عراقی با حمایت نصف دنیا آماده و مجهز به پیش می آمدند.

این طرف، ایرانیان تنها

رزمندگان ایران تنها بودند.

این طرف، تنها سلاح جنگ، ایمان بود

رزمندگان ایران با ایمان قوی به جنگ دشمن می رفتند

خانه های خاک و خون خورده

خانه های آلوده به خاک و خون

مهد شیران و دلبران بود

جایگاه رزمندگان شجاع بود.

شهر خونین، شهر خرمشهر

در غروب آفتاب خویش شهر در آخرین لحظات عمر خود « غروب آفتاب خویش: ← کنایه از نابودی»

چشم در چشم افق می دوخت به آسمان نگاه می کرد. « چشم دوختن: — کنایه از نگاه کردن»
 در دهان تانک‌های سوخت. در میان آتش تانک‌ها می سوخت. « دهان تانک: — تشخیص»

در آن لحظه های ترسناک

« صدا زدن شهر: — تشخیص»

شیر مردان: رزمندگان شجاع

نام آور: مردان مشهور

در چنان حالی هراس انگیز

شهر، از آن سوی سنگرها

شیر مردان را صدا می زد:

«آی، ای مردان نام آور

ای همیشه نامتان پیروز

بی گمان امروز

یقیناً امروز، قسمتی از تاریخ، دوباره در حال تکرار شدن است

اگر دشمن از هر سمت حمله کند و کشور را تصرف کند

خانه و کشور ما، کوچک می شود

نام کشور ما در تاریخ، بی اعتبار خواهد شد.

« دفتر تاریخ: — تشبیه تاریخ به دفتر تشبیه شده است»

فصلی از تکرار تاریخ است

گر بماند دشمن، از هر سو

خانه هامان تنگ خواهد شد

ناممان در دفتر تاریخ

کوچک و کم رنگ خواهد شد.»

رزمندگان جوان مرد، در میان سنگرها خشمگین شدند

« جوشیدن خون: — کنایه از خشمگین شدن — مثل موج: — تشبیه»

از دام و بند آرزوهای خود، رها شد « کمند آرزو: — تشبیه»

به چشمان دشمن خیره شد.

او نارنجک در دست داشت « دست نارنجک: — تشخیص»

خون میان سنگر آزادگان جوشید

مثل یک موج خروشان شد

کودکی از دامن این موج بیرون جست

از کمند آرزوها رست

چشم او در چشم دشمن بود

دست او در دست نارنجک

جنگ، جنگی نابرابر بود

جنگ، جنگی فوق باور بود

کودک تنها، به روی خاکریز آمد

صد هزاران چشم، قاب عکس کودک شد سربازان دشمن او را نگاه می‌کردند. «تشبییه: ← چشم به قاب عکس»

خط دشمن، گیج و سرگردان سپاه دشمن سرگشته و حیران بود

چشم‌ها از این و آن پرسان: آنها با نگاه از هم دیگر می‌پرسیدند «چشم‌ها پرسان: ← تشخیص»

«کیست این کودک؟»

او چه می‌خواهد از این میدان!؟

صحنه‌ی جانبازی است این جا!؟

یا زمین بازی است این جا!؟

دشمنان کور دل، اما

اما دشمنان گمراه

در دلش خورشید ایمان را نمی‌دیدند

ایمان قوی و محکم حسین را نمی‌دیدند «خورشید ایمان: ← تشبییه»

تیغ آتش خیز «دستان» را نمی‌دیدند

دشمنان نارنجک‌هایی را که در دست حسین بود، نمی‌دیدند

در نگاهش خشم و آتش را نمی‌دیدند

دشمنان خشم او را که مانند آتشی سوزان بود، نمی‌دیدند

بر کمانش تیر «آرش» را نمی‌دیدند

نارنجکی که در دستش بود و مانند تیر آرش بود، را نمی‌دیدند

در رگش، خون «سیاوش» را نمی‌دیدند.

آنها نمی‌دانستند که او هم مثل سیاوش مظلوم و بی‌گناه اما دلیر است

نکته: در این قسمت از آرایه تلمیح به خوبی استفاده شده است.

کودک ما بغض خود را خورد

بر خود مسلط شد «بغض خود را خوردن: ← کنایه از تسلط بر خود»

چشم در چشمان دشمن کرد

با صدایی صاف و روشن گفت:

«آی ای دشمن!»

من حسین کوچک ایران زمین هستم

یک تنه با تانک می جنگم

مثل کوهی آهنین هستم

من همین هستم.»

مانند کوهی استوار و محکم هستم «مانند کوهی: ← تشبیه»

ناگهان صدای بلند الله اکبر مانند پرنده ای پرواز کرد و در آسمان پیچید

ناگهان تکبیر، پر وا کرد

«آتش و باروت: تشخیص»

در میان آتش و باروت غوغا کرد

حسین این کودک شجاع، که نارنجک به خود بسته بود

کودکی از جنس نارنجک

به طرف تانک‌ها حمله کرد... «دهان تانک: تشخیص»

در دهان تانک‌ها افتاد...

لحظه ای دیگر

از تمام تانک‌ها، تنها

فقط، تپه ای از خاکستر خاموش شده

تلی از خاکستر خاموش

در میان دشت، باقی ماند «دست دشت: تشخیص»

ماند روی دست‌های دشت

آسمان به خاطر شادی، دف (حلقه ای چوبی با پوست نازک) می نواخت

آسمان از شوق، دف می زد

رود خانه خرمشهر شادی می کرد «تشخیص»

شطّ خرمشهر، کف می زد

شهر خرمشهر ناگهان آگاه و باخبر شد

شهر یکباره به هوش آمد

چشم های اشک بارش را باز کرد

چشم اشک آلوده را وا کرد

بر گلدسته مسجد خرمشهر

بر فراز گنبدی زیبا

پرچم پر افتخار ایران را تماشا کرد

پرچم خود را تماشا کرد

دانش ادبی: تلمیح

تلمیح: وقتی شاعر یا نویسنده برای زیباتر ساختن و تاثیرگذاری بیشتر شعر از احادیث، آیات، روایات، داستان‌ها و اتفاقات مهم تاریخی استفاده می‌کند، به این شیوه بهره‌گیری، تلمیح می‌گویند.

تلمیح در لغت به معنی با گوشه چشم اشاره کردن است.

مثال:

- | | |
|--|---------------------------------------|
| گلستان کند آتشی بر خلیل | ● «تلمیح به داستان حضرت ابراهیم» |
| مهر او بلانشینان را کشتی نوح است | ● «تلمیح به داستان حضرت نوح» |
| جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او | ● «تلمیح به داستان فرعون و حضرت موسی» |
| میان خسرو و شیرین، شکر کجا گنجد؟ | ● «تلمیح به داستان خسرو و شیرین» |
| یوسف صدیق در خشکسال مصر، سیر نخوردی تا گرسنگان فراموش نکنند. | |
| ● «تلمیح به داستان حضرت یوسف» | |
| بیستون بر سر راه است مباد از شیرین | ● خبری گفته و غمگین، دل فرهاد کنید |
| ● «تلمیح به داستان شیرین و فرهاد» | |

نیک رایان

برگرفته از کتاب «بهارستان» جامی

نثر: مُسَجِّع

اسکندر، یکی از کارداناان را از عملی شریف، عزل کرد و عملی خسیس به وی داد ✨

شریف: با ارزش و مهم ✨
 عزل کرد: برکنار کرد ✨
 خسیس: کم ارزش و اهمیّت ✨
 نثر روان: اسکندر یکی از کارمندان خوب خود را از کار با ارزش و مهمی برکنار کرده و کاری کم ارزش و سطح پایین به او داد.
 شریف و خسیس: ← تضاد ✨

روزی آن مرد بر اسکندر درآمد؛ اسکندر گفت: چگونه می بینی عمل خویش را؟ ✨

درآمد: وارد شد ✨

نثر روان: روزی آن مرد اسکندر را دید و به حضور او رفت. اسکندر گفت: نظرت درباره کار جدیدت چیست؟

گفت: زندگانی ات دراز باد! نه مرد به عمل، بزرگ و شریف گردد، بلکه عمل، به مرد، بزرگ و شریف گردد. پس در هر عمل که هست، نیکو سیرتی می باید و داد. ✨

نثر روان: آن مرد گفت: امیدوارم عمر طولانی داشته باشید! انسان با انجام کار، بزرگ و با ارزش نمی شود، بلکه کار با انسان بزرگ می شود و ارزش پیدا می کند. پس باید انسان در هر کاری، خوب و مناسب رفتار کند و در کارش انصاف داشته باشد.